

# اشاره‌ای کوتاه به داستان‌گزاری و داستان‌گزاران تا دوران صفوی

داستان‌گزاران یا قصاصین (قصه گویان) که به مناسبت‌های دیگر آنها را قصه گو و افسانه گوی و افسانه‌ساز و داستان‌پرداز و داستان‌سرا و راوی و روایت کننده و گزارنده و گزارنده اخبار یا گزارنده اسرار و مؤلف اخبار و قصه‌خوان و دفترخوان نیز می‌نامیده‌اند در تاریخ ادب فارسی اهمیت بسیار دارند زیرا با ثبت کردن قصه‌ها و یا به خاطر سپردن و روایت کردن آنها (خواه از روی دفترها و نوشته‌ها و خواه شفاهاً و با اتکاء بر حافظه) باعث شدند که بسیاری از داستانها را از آسیب فنا در امان دارند و در طی قرن‌ها از سینه‌ای به سینه‌ای و از نسلی به نسلی انتقال دهند و سرانجام قسمت بزرگی از آنها را در صحایف کتب مدون ساخته به ما رسانند.

باید دانست که مقصود از این دسته از راویان غیر از کسانی است که قصه‌ها و حکایت‌های کوتاه (مثل افسانه‌های کودکان) را سینه به سینه روایت می‌کرده و می‌کنند و بحث درباره آنان و وسعت دایره روایاتشان محتاج تحقیقی جداگانه است. اما دسته‌ای که ذیل عنوان داستان‌گزاران در این گفتار مورد مطالعه‌اند معمولاً به روایت داستانهای بلند [که گاه در مواردی مثل دارابنامه طرسوسی و سمک عیار و قصه فیروزشاه بن ملک داراب به چند جلد برمی‌آمده است] سرگرم بوده و غالب داستانهای روایت شده آنها از قدیم باز به کتابت درآمده است.

داستان‌گزاری در ایران از دوره‌های قدیم متداول بود و حتی در اوایل دوره اسلامی نیز از شیوع این رسم در ایران و سرزمینهای تابع ایران خبر داریم. از آن جمله گویند که یکی از مردم مکه بنام نصر بن الحارث در اوایل ظهور اسلام در آن شهر داستان رستم و اسفندیار را برای مردم روایت می‌کرد و اهل مکه از شنیدن این داستان لذت بسیار می‌بردند. نصر بن الحارث روایت مذکور را در

سرزمین فرات از قصه گویانی که به رسم قصه گویان ایران برای مردم داستانگزاری می کردند شنیده و به یاد سپرده بود.<sup>۱</sup> در دوره اسلامی مدتی این رسم به وسیلهٔ روایانی که روایت‌های قهرمانی قدیم را در یاد داشته و برای مردم بیان می کرده‌اند ادامه داشت.

از این روایان و روایت‌های آنان گاه به تصریح و گاه به تعریض در منظومه‌های حماسی یا داستانهای قهرمانی یاد شده است و از آن جمله تنها فردوسی از پنج راوی در شاهنامهٔ خود یاد کرده است یعنی از: ۱- آزاد سرو یا سرو که در خدمت احمدبن سهل سرخسی (م ۳۰۷ هـ) بسر می برد و راوی داستانهای مربوط به رستم بود و قسمتی از آنها را ظاهراً به فرمان احمدبن سهل تدوین کرد و دفتر او مورد استفادهٔ فردوسی در تنظیم دومین نسخهٔ شاهنامهٔ منظوم<sup>۲</sup> قرار گرفته بود، چنان که فرموده است:

یکی پیر بُد نامش آزادسرو	که با احمد سهل بودی به مرو
کجا نامهٔ خسروان داشتی	تن و پنیکر پهلوان داشتی
دلی پر ز دانش سری پر سخن	زبان پر ز گفتارهای کهن
به سام نریمان کشیدش نژاد	بسی داشتی رزم رستم بیاد
بگویم سخن آنچه زو یافتم	سخن را یک اندر دگر بافتم <sup>۳</sup>

۲- شادان برزین طوسی که هم در شاهنامهٔ فردوسی و هم در مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری از او یاد شده است:

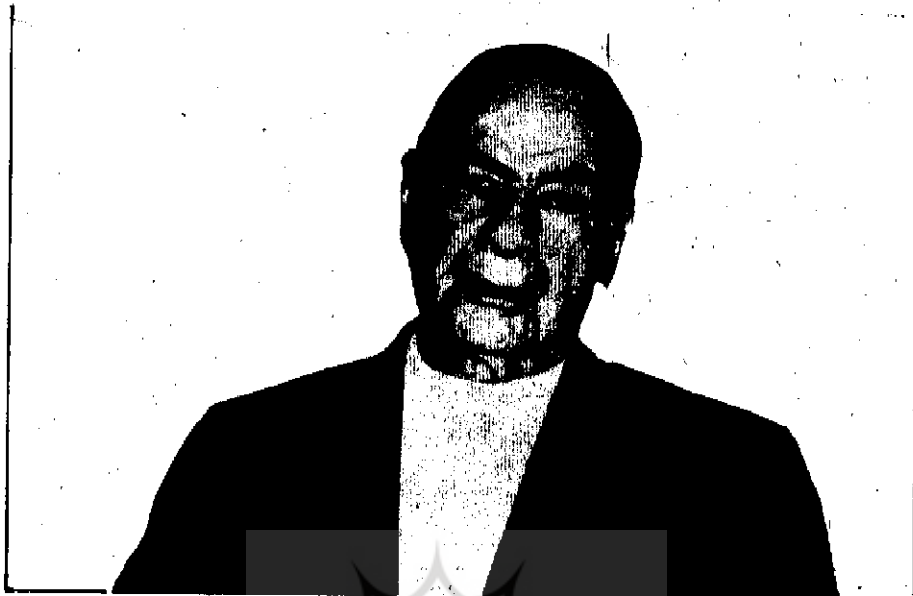
نگه کن که شادان برزین چه گفت	بدان گه که بگشاد راز از نهفت
بسه گاه شهنشاه نوشیروان	که نامش بماناد تا جاودان...

و این راوی که نامش در داستان نقل کلیله و دمنه از هندی به پهلوی آمده است از روایان بزرگ و از اهل طوس بود که در تألیف و تدوین شاهنامهٔ ابومنصوری شرکت داشته است.

۳- ماخ ملقب یا معنون یا مخاطب و معروف به «پیر خراسان»<sup>۴</sup> اهل هرات بود و او را از آن شهر برای شرکت در تدوین شاهنامهٔ ابومنصوری دعوت کردند:

یکی پیر بُد مرزبان هری	پسندیده و دینده از هر دری
جهان‌دیده و نام او بود ماخ	سخندان و با برگ و با برز و شاخ
بپرسیدمش تا چه دارد بیاد	ز هر مز که بنشست بر تخت داد
چنین گفت پیر خراسان که شاه	چو بنشست بر نامور پیشگاه...

۴- بهرام یا ماهوی خورشید بهرام و ۵- شاهو که مسلماً همه پیش از نظم شاهنامه و تا اواسط سدهٔ چهارم در خراسان می زیسته‌اند.



عکس از علی دهباشی

○ دکتر ذبیح‌الله صفا

بعد از این نام راویان اخبار را در قصه‌هایی که از روایت آنان به کتابت درآمده و باقی مانده است ملاحظه می‌کنیم. کار این قصه‌گویان آن بود که روایت‌هایی را که از دیگر قصاصان شنیده و به یاد سپرده بودند برای مردم و گاه در حضور بزرگان قوم و امیران نقل می‌کردند و بعضی از آنان یا خود به نوشتن آن قصه‌ها می‌پرداختند و یا دفترنویسی داشتند که قصه را بتدریج که می‌شنید برشته تحریر در می‌آورد، مثلاً زاوی داستان سمک عیار، صدقه‌بن ابی‌القاسم شیرازی و جامع و محرز قصه فرامرزی خداداد بن عبدالله کاتب ارجانی بوده است<sup>۶</sup> و همچنین است در قصه فیروز شاه بن ملک داراب (حداربانامه یغمی) که راوی قصه مولانا محمدبن شیخ علی بن شیخ محمد مشهور به یغمی و کاتب آن کسی بنام محمود دفترخوان بوده است، و «دفترخوان» بر کسی اطلاق می‌شد که داستان مکتوبی را در مجلس امرا و بزرگان می‌خواند و دیگران بدو گوش فرا می‌داشتند.<sup>۷</sup>

از جمله کسانی که در سده پنجم و ششم هجری عاده به روایت داستانهای تاریخی برای عامه می‌پرداخته‌اند «فضائلیان» اند. این فضائلیان ستیانی بودند که در برابر مبلغان و قصه‌گویان شیعه بنام «مناقیبیان» قرار داشته و با آنان معارضه می‌کرده‌اند. کار مناقیبیان آن بود که مدایح اهل بیت و همچنین داستانها و جنگاوریهای آنان را برای مردمی که برگردشان حلقه می‌زده و به سخنان ایشان گوش می‌داده‌اند، بیان می‌کردند و فضائلیان ستی برای آن که با آنان مقابله و معارضه کنند همین عمل را درباره شیخین می‌کردند و نیز به قول شیعه داستانهایی را درباره پهلوانان و پادشاهان قدیم ایران برای مردم تعریف می‌نمودند. البته به نظر عالمان شیعه تمام داستانهایی که فضائلیان در کوی و برزن راجع به بزرگان قدیم ایران نقل می‌کردند منجول بود و اساسی نداشت و مدعی بودند که «متعصبان

بنی امیه و مروانیان بعد از قتل حسین با فضیلت و منقبت علی طاقتمی داشتند،<sup>۸</sup> جماعتی خارجیان از بقیت سیف علی<sup>۹</sup> و گروهی بددینان را بهم جمع کردند تا مغازیهای به دورغ<sup>۱۰</sup> و حکایات بی اصل وضع کردند در حق رستم و سرخاب<sup>۱۱</sup> و اسفندیار و کاووس و زال و غیر ایشان؛ و خوانندگان را بر مرتعات اسواق بلاد<sup>۱۲</sup> مَمَكَن کردند تا می خوانند، تارده باشد بر شجاعت و فضل امیرالمؤمنین و هنوز<sup>۱۳</sup> این بدعت باقی مانده است.<sup>۱۴</sup>

این اشاره نشان می دهد که در قرن ششم خواندن یا بیان داستانها و رمانهای پهلوانی و غیر پهلوانی قدیم منحصر به قصه گویان و قصه خوانان سنی بوده است و گویا شیعه، که ذکر داستانهای پهلوانی ایرانیان قدیم را مکروه می داشته اند، بیشتر به بیان پهلوانیها و جنگاوریهای علی بن ابی طالب و داستانها و روایات مربوط به اهل بیت و ائمه اکتفا می نموده اند و مسلماً حماسه های مذهبی شیعه مولود همین داستانگزاریهای مناقیبان است در دوره های بعد.<sup>۱۵</sup>

چنان که در آغاز این گفتار دیده اید داستانگزاران خود را معمولاً در روایات مکتوب راوی اخبار و گزارنده اخبار و گزارنده داستان و دیگر عنوانهایی که پیش از این دیده ایم معرفی می کرده و روایتهای خود را بر گفتار راویان اخبار و ناقلان آثار و ناقلان اسرار و مورخان و مانندگان اینها مقول می نموده اند و این نشان می دهد که سخنانشان خوب یا بد بر اساسی استوار بوده است و داستانهایی که نقل می کردند روایتهای کهنی بود که سینه به سینه و دهان به دهان گشته و بدانان رسیده بود و تصرف آنان در این داستانها بیشتر یا تصرف عبارتی بود و یا افزودنها و کاستنهایی که به اقتضای ذوق او حال داستانگزار صورت می پذیرفت.<sup>۱۶</sup>

این «راویان اخبار و ناقلان اسرار و طوطیان شکرشکن شیرین گفتار» یعنی همان «معرکه گیران» که همسالهای من تا اوایل عهد جوانی خود در تهران و بعضی شهرستانها می دیدند شیرین کاریهایی داشتند که لابد محققان ادبی و اجتماعی بدانها خواهند پرداخت. از جمله کارهای آنان خواستن پول بود از مستمعان که فرمولهای لفظی خاصی برای آن داشتند و ضمناً جوانمردی می کردند و اگر کسی پولی نثارشان نمی کرد به خواندن الحمدی از آنان رضایت می دادند.<sup>۱۷</sup> اما این دسته تنها با مردم کوی و برزن کار نداشتند و فقط برای آنان داستانپردازی نمی کردند بلکه محل امن تر برای کارشان درگاه پادشاهان و امیران و مردم متمکن و مرفه و متفندان بود که معمولاً در محافل انس آنان یا برای بستگان و زنان و فرزندانشان قصه می گفتند یا می خواندند و طبعاً از موقعی که شاهنامه استاد طوس صحنه آرای ادب فارسی شد بعضی از این طبقه اختصاصاً یا متن شاهنامه را می خواندند (= شهنامه خوانان) و یا داستانهای قهرمانی را روایت می کردند (= در عهد ما ناقلان).

از اوایل عهد صفوی در تمام قلمرو گسترده فرهنگ ایرانی به این دو دسته قصه خوانان و شهنامه خوانان در دستگاههای سلطنت و امارات و متمکن باز می خوریم که شغلشان حکایت کردن داستانها در مجالسها و نگهداشتن داستانهای مکتوب پیشین و خواندن آنها در همان مجالسها بوده است. به چنین کسانی عنوان قصه خوان و گاه دفترخوان داده می شد.<sup>۱۸</sup> میرزا غیاث الدین علی ملقب و مخاطب به «نقیب خان» از مقریان جلال الدین اکبر پادشاه معروف تیموری هند (پادشاهی از ۹۶۳

تا ۱۰۱۴ هـ) برای او «تواریخ و قصص و حکایات و افسانه‌های فارسی و هندی» را می‌خواند. ملا عبدالقادر بداؤنی در کتاب معروفش «منتخب التواریخ» پس از اشاره به مرگ میر عبداللطیف حسنی قزوینی به سال ۹۸۱ هـ که در فتحپور پایتخت و باشیدنگاه جلال‌الدین اکبر اتفاق افتاد، گوید: «فرزند رشید نجیب سعادت‌مند او میرزا غیاث‌الدین علی الملّقب به نقیب خان که به اخلاق ملکی پی‌ریسته و به فضائل و کمالات علمی آراسته، در علم سیر و تاریخ و اسماء الرجال نه در عرب مثل وی نشان می‌دهند و نه در عجم... حالیا شب و روز در خدمت پادشاهی [یعنی اکبر پادشاه] بجدّ قیام دارد و از یک قرن باز در حَلّوات و جَلّوات به خواندن تواریخ و قصص و حکایات و افسانه‌های فارسی و هندی که در این عهد ترجمه یافته مشغول است و می‌توان گفت که جزو حیات خلیفهٔ زمان شده و جدایی از او یک لحظه متصور نیست...»<sup>۱۹</sup> اکنون که اتفاقاً به نام جلال‌الدین اکبر پادشاه باز خورده‌ایم باید بدانیم که او به ترجمهٔ داستانهای هندی به فارسی توجه خاص داشت و به همین سبب دستور داد تا دو گروه از ادبای هندی‌شناس و پارسی‌نویس دربار او به ترجمه و تحریر مهابهارت و رامایانا مبادرت کنند. علاوه بر این می‌دانیم که او به جمع‌آوری و استنساخ داستانهای قدیم فارسی رغبت بسیار نشان می‌داد. در پایان این مقال باز هم اشاره‌ای در این باره خواهیم داشت. میرزا غازی بیگ و قاری والی تته (سند) و حاکم قندهار (م ۱۰۲۱ هـ)<sup>۲۰</sup> که درگاهش مجمع شاعران و ادیبان ایرانی بود، در جمع آن ادیبان، داستانگزاران و قصه‌خوانانی را هم در خدمت خود نگاه می‌داشت که از آن جمله است ملاعبدالرشید قصه‌خوان سندی و مولانا اسد قصه‌خوان که از شیراز به تته رفت و چندگاهی در خدمت او بسر برد.

غیر از اینها که نام برده‌ام مردان دیگری هم در قصه‌خوانی و شهنامه‌خوانی شهرت داشتند مثل مولانا حیدر قصه‌خوان و مولانا محمد خورشید اصفهانی قصه‌خوان و برادرش مولانا فتحی شاهنامه‌خوان<sup>۲۱</sup> در همین دوره در شمار مشاهیر اهل ادب و منتسب به دربارها و درگاههای رجال عهد بوده‌اند.

این کسان که نام برده‌ام مردمی فاضل و شاعر و آگاه از ادب و دانش بوده‌اند و گاه در یک خاندان چند تن این شغل‌های قصه‌خوانی و شاهنامه‌خوانی را برعهده داشتند. مثلاً مولانا محمد خورشید قصه‌خوان برادر مولانا فتحی بیگ شاهنامه‌خوان و مولانا حیدر قصه‌خوان بود و این مولانا حیدر قصه‌خوان پدر اسد قصه‌خوان است و اسد قصه‌خوان که به تته مرکز حکومت ارغونیان سند رفته بود در تربیت ادبی میرزا غازی بیگ و قاری مؤثر بوده است. تقی‌الدین اوحدی بلیانی مؤلف تذکرهٔ معروف عرفات در ترجمهٔ حال او می‌نویسد: «مولانا اسد بن مولانا حیدر قصه‌خوان بغایت خوش فهم متبحر صوفی طبیعت واقع است و نعم او فتحی بیگ شهنامه‌خوان از مشاهیر و نوادر عصر بوده، همچنین پدر او، و وی نیز در تصوف و تتبعات سخن و طرز و روش صحبت و آداب‌دانی و شیوهٔ آدمیت و رشد، اگر زیاده از ایشان نباشد کم نیست. مدت‌ها او را در شیراز از بدایت حال می‌دیدیم چون به سفر هند عازم شد و به تته رسید، میرزای غازی که هنوز در مرتبهٔ طفولیت بود با او گرمی بسیار کرد و از اثر خصوصیت او ترقی عظیم در طبع و روش آن میرزای سعید شهید بهم رسید و وی را از او

انتفاع بسیاری بود و بعد از شهادت وی همچنان در تنه بود، الحال در اردوی جهانگیر بود و به حقیقت خان ملقب... وفات مولانا اسد هم به نقل تقی‌الدین اوحدی به سال ۱۰۲۷ در حالی که اردوی نورالدین جهانگیر از گجرات به آگره برمی‌گشت، در راه اتفاق افتاد. وی شعر می‌سرود و از اوست: آن دل که سود او همگی در زیان اوست. جنس کساد مهر و وفا در دکان اوست. نازک دل مرا که به زلف تو خور گرفت. ز نهار نشکنی که غمت در میان اوست. بر گردن وجود از او طوق آتش است. عین عدم که حلقه میم دهان اوست<sup>۲۲</sup>

در درگاه همین میرزا غازی بیگ، وقاری از قصه‌خوان دیگری به نام میرعبدالباقی خیر داریم. ملا عبدالباقی نهایندی مؤلف مآثر رحیمی از او در شمار عده‌ای از مستعدان ایران که در خدمت آل خان بسر می‌برده‌اند یاد می‌کند.

در شهنامه‌خوانی و قصه‌گویی غیر از خوش‌آهنگی صدای خواننده و گوینده آشنایی آنان به شعر و ادب و به داستانهای مختلف، و قوت بیان و توانایی در ایراد مثل‌های جالب و بیتهای مناسب با موقع و مقام لازم بود. گاه ممکن بود که شاهنامه‌خوانی و داستان‌گویی با هم در یک تن جمع آید، چنان که هنوز هم، با همه سنتی که در این سنت راه یافته، نزد داستان‌گزاران و نقالان دیده‌می‌شود. پیداست که این قصه‌خوانان و شهنامه‌خوانان از روزگاران قدیم در ایران فعالیت داشته‌اند و من درباره این گونه کسان چه در کتاب خود بنام حماسه‌سرایی در ایران، و چه در جلد‌های پنجگانه تاریخ ادبیات در ایران و چه در مقدمه‌ها و تعلیقات کتابهایی از قبیل دارانامه طرسوسی و قصه فیروزشاه بن ملک داراب (= داراب‌نامه ییغمی) و بختیارنامه و نیز در آغاز همین مقاله بدین موضوع اشاراتی دارم.

اما نکته قابل توجه در این دوره آن است که این داستان‌گزاران (قصه‌خوانان) و شهنامه‌خوانان عهد صفوی ادامه دهندگان سنت و شیوه پیشینیان خود در عهد تیموریان بودند و گویا از «مرشدان کامل» و اطرافیانشان برخوردار بودند و نداشتند و به همین سبب است که سراغ این دسته از نگهبانان ادب فارسی را هم همچون دیگر دسته‌های همانند، بیشتر باید در درگاههای شاهان و امیران وابسته بدانان در هند گرفت، چنان که سراغ مؤلفان و مترجمان یا حافظان نسخه‌های پیشین از داستانهای ملی و غیر ملی را.

عبدالنبی فخرالزمانی صاحب تذکره میخانه در شرح حال خود<sup>۲۳</sup> می‌گوید که در زمان رشد در قزوین به قصه‌دانی تمایل یافت و چون حافظه‌ای قوی داشت قصه‌ها را خوب حفظ می‌کرد چنان که داستان امیر حمزه را با یک بار شنیدن بیاد سپرد و بعد از نوزده سالگی که به هند سفر کرد چندماهی در لاهور بماند و به سال ۱۰۱۸ هـ از آن شهر به آگره نزد میرزا نظامی قزوینی واقعه‌نگار دربار جهانگیر که خویشاوند او بود رفت و میرزا به غلت میل و علاقه‌ای که به قصه امیر حمزه داشت او را به قصه‌دانی و قصه‌گویی تشویق کرد و عبدالنبی به مدتی کوتاه در این فن مهارت یافت. اندکی بعد در سال ۱۰۲۲ هـ به وساطت همین خویشاوند ملازمت میرزا امان‌الله پسر زمانه بیگ مهاجرت خان خانان<sup>۲۴</sup> یافت و چون ساعتی در بندگی ایشان بسر برد حساب‌الامر فصلی قصه در خدمت آن

نتیجه‌الخوانین گذرانید. بعد از استماع سخن آن صاحب سخن<sup>۲۵</sup> به مرتبه‌ای خواهان فقیر [یعنی صاحب میخانه] شد که دیگر نگذاشت که به منزل خود رود.<sup>۲۶</sup> عبدالنبی که سمت قصه‌خوانی و کتابداری میرزا امان‌الله نصیبش شده بود طرح تألیف کتابهایی را ریخت که یکی از آنها دستورالقصص است «بجهت خواندن قصه امیر حمزه و آداب [آن] تا قصه‌خوانان را دستوری باشد».<sup>۲۷</sup> مرحوم پرفسور محمد شفیع استاد فقید دانشگاه لاهور ضمن ترجمه حال ملا عبدالنبی فخر الزمانی مذکور می‌نویسد که «این معلوم است که اکبرشاه شائق داستان امیر حمزه بود، لهذا برای تکمیل این ذوق و شوق به فرمان او داستان امیر حمزه را به طرزی جالب و زیبا با تصاویر ساخته و پرداخته بودند. از بیان عبدالنبی معلوم می‌شود که در عهد جهانگیری هم امرا به این داستان علاقه‌مند بودند».<sup>۲۸</sup>

در مقاله «تحریم ابومسلم نامه» از سختگیریهایی که نسبت به روایان قصه‌ها (قصه‌خوانان) به ویژه گریندگان داستان ابومسلم مروزی در عهد صفوی شده و از صدور حکم الحاد قصه‌خوانان به وسیله بعضی از عالمان شرع سخن گفته‌ام و اگر خواننده بخواهد می‌تواند برای تکمیل و تنمیع گفتار حاضر بدان مقاله (ایران نامه، شماره ۲، زمستان ۱۳۶۵) مراجعه نماید.

لویک، آلمان غربی، تیرماه ۱۳۶۸ خورشیدی

#### یادداشتها:

- ۱- بنگرید به سیره ابن هشام و به مقدمه ژول مول Mohl. در ترجمه شاهنامه.
- ۲- قید شاهنامه منظوم در این جا برای تمیز دادن آن از شاهنامه‌های مثنوی است که پیش از کار فردوسی وجود داشت یعنی ۱- شاهنامه مؤیدی یا شاهنامه ابوالمؤید یا شاهنامه بزرگ تألیف ابوالمؤید بلخی شاعر بزرگ آغاز سده چهارم هجری. ۲- شاهنامه ابوعلی بلخی مذکور در الآثارالباقیه ابوریحان بیرونی. ۳- شاهنامه ابومنصور که به فرمان ابومنصور محمدبن عبدالرزاق فراهم آمده و همان است که مأخذ اصلی کار استاد ابوالقاسم فردوسی در نظم شاهکار جاویدانش بوده است.
- ۳- درباره آزاد سرو یا «سرو» بنگرید به حماسه سرایی در ایران از نگارنده این سطرها، چاپ چهارم، تهران ۱۳۶۳، ص ۷۹-۸۱.
- ۴- همان مأخذ، ص ۸۱-۸۲.
- ۵- همان مأخذ، ص ۸۳.
- ۶- این داستان را نخستین بار در تاریخ ادبیات در ایران معرفی کرده‌ام، ج ۲، چاپ ششم، تهران ۱۳۶۳، ص ۹۸۸-۹۹۲.
- ۷- رجوع شود به مقدمه دارابنامه بیغمی، جلد اول و تعلیقات نگارنده بر آن در پایان جلد دوم، چاپ بیگاه ترجمه و نشر کتاب، سال ۱۳۳۹ شمسی.

- ۸- یعنی مدح و ستایش علی را تحمل نمی‌کردند.
- ۹- یعنی دسته‌ای از خوارج که از تیغ علی بن ابی طالب زهایی یافته و باقی مانده بودند.
- ۱۰- جنگاورهای دروغین.
- ۱۱- شرجاب = سهراب. شهر بمعنی سرخ است چنان که در سهرورد.
- ۱۲- مرتعات اسواق بلاد: چارسوهای بازارهای شهرها.
- ۱۳- یعنی تا تاریخ تألیف کتاب النقص در حدود سال ۵۶۰ هجری. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۹۸۵-۹۸۸.
- ۱۴- کتاب نقض معروف به مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض، تألیف عبدالجلیل قزوینی رازی، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۸، ص ۶۷.
- ۱۵- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۱۹۲-۱۹۴.
- ۱۶- این پاراگراف‌های اخیر که در گیومه قرار دارد بیشتر نقل به معنی یا به لفظ است از نوشته من که در آغاز جلد اول دارابنامه طرسوسی چاپ شده است.
- ۱۷- برای نمونه بنگرید به سمک هیار، ج ۴، تهران ۱۳۵۱، ص ۱۰۱، ۱۰۸، ۲۸۶، ۲۹۵؛ ج ۵، تهران ۱۳۵۳، ص ۵۳۱، ۵۳۶ و جز آن.
- ۱۸- بنگرید به مقدمه ج ۲ دارابنامه طرسوسی، صفحه ۲۵ و نیز به مقدمه دارابنامه بیغمی و تعلیقات نگارنده این سطرها بر آن در پایان جلد دوم.
- ۱۹- منتخب‌التواریخ بدآونی، کلکته ۱۸۶۸ میلادی، ج ۳، ص ۹۷-۹۹، تاریخ تذکره‌های فارسی، آقای احمد گلچین معانی، ج ۲، تهران ۱۳۵۰، ص ۳۹۰.
- ۲۰- وی از خاندان ارغونیان تته بود. این خاندان یک طبقه جدید از امیران محلی سند بود که از سال ۹۶۲ هـ بقدرت رسید. چهارمین فرمانروا از این خاندان میرزا جانی بیگ سال ۹۹۹ هـ مطیع جلال‌الدین اکبر پادشاه گردید. وی شعر پارسی می‌سرود. پسرش میرزا غازی بیگ هم شاعر بود و وقاری تخلص می‌کرد و از مشوقان بزرگ پارسی‌گویان بود. شرح حالش در مآثر الامراء میر عبدالرزاق خواصی، ج ۳، کلکته، ص ۳۳۵-۳۴۸ و هفت اقلیم چاپ تهران، ج ۱، ص ۴۶۷-۴۶۹ و تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، ص ۴۶۴-۴۶۵ و مأخذهای دیگری که آن‌جا نشان داده‌ام آمده است.
- ۲۱- عالم آرای عباسی، اسکندر بیگ ترکمان، تهران ۱۳۵۰، ص ۱۹۱.
- ۲۲- تذکره میخانه بتصحیح آقای گلچین معانی، تهران ۱۳۴۰، حاشیه ص ۵۹۹-۶۰۰.
- ۲۳- میخانه، ص ۷۶۲-۷۶۳.
- ۲۴- درباره میرزا امان‌الله و پدرش مه‌ایتخان بنگرید به تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش اول، چاپ دوم، ۱۳۶۳ شمسی، ص ۴۷۵-۴۷۸.
- ۲۵- میرزا امان‌الله شعر می‌گفت و امانی تخلص می‌کرد.
- ۲۶- میخانه، ص ۷۶۲-۷۶۳.
- ۲۷- همان مأخذ، ص ۷۶۹.
- ۲۸- مقدمه میخانه چاپ تهران، ص ۱۴.